

چکیده

نوشته حمید مرگ مغزی: پردازش فقهی-حقوقی کتابی است در حوزه فقه معاصر ستوده که مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) آن را منتشر کرده است. این کتاب از نخستین و پیامدهای فقهی و حقوقی آن معدود آثاری است که به زبان فارسی پدیده مرگ مغزی را مطالعه کرده است. نویسنده مرگ مغزی را همان مرگ می‌داند ولی معتقد است احکامی مثل کفن و دفن که بر مرگ نعشی بار می‌شود اینجا مترتب نمی‌شود ولی چنین شخصی محکوم به محجوریت، بطلان وکالت، ولایت و امثال آن است. مهم‌ترین ثمره است که نویسنده آن پذیرش مرگ بیمار مرگ مغزی، جواز برداشتن اعضای او برای پیوند جاز می‌داند را با تکیه بر مذاق شریعت

معرفی اجمالی

کتاب مرگ مغزی، پردازش فقهی-حقوقی نگاشته حمید ستوده یکی از آثار متعدد منتشر را مورد توجه است. این کتاب پدیده مرگ مغزی شده از سوی مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) خود قرار داده و و آثار فقهی و حقوقی آن را بررسی کرده است. پس از دیباچه، کتاب در سه بخش کلی، یک پی‌گفتار و دو پیوست در پایان سامان گرفته است. نویسنده مدعیات اصلی خود را در دو بخش دوم و سوم تبیین کرده است. با توجه به انتشار کتاب در سال ۱۳۹۱ش می‌توان آن را جزو نخستین کتاب‌های نگاشته شده درباره موضوع مرگ مغزی دانست.

ساختار کتاب

دیباچه کتاب مرگ مغزی با گزارش پیشینه پژوهش، اهمیت موضوع و اهداف پژوهش به انجام رسیده است. بخش نخست نیز به تبیین مفاهیم و کلیات پژوهش مثل تعریف روح، مغز، حق، تکلیف، و مرگ مغزی پرداخته است. در مبحث نخست که چهار گفتار دارد نویسنده مفاهیم حق، حکم، تکلیف، روح و مغز را تعریف کرده است و یک گفتار را نیز به تحلیل و گزارش حقیقت مرگ، حقیقت زندگی، و نشانه‌ها و سنجه‌های زنده بودن اختصاص داده و در گفتار پایانی نیز مفهوم‌شناسی مرگ مغزی را محور بحث قرار داده است.

عنوان بخش دوم کتاب «بررسی تطبیقی مرگ مغزی (پزشکی، فقهی و حقوقی)» است. نویسنده در این بخش موضوع‌شناسی مرگ مغزی را از سه منظر گزارش کرده است. در مبحث نخست که نگاهی از دریچه دانش پزشکی به موضوع است نکته تازه‌ای که تأثیری در مباحث فقهی داشته باشد ذکر نشده است. در بخش مطالعه حقوقی نیز قوانین ده کشور از جمله چهار کشور مسلمان به اضافه ایران را ملاک بررسی قرار داده است.

بخش سوم کتاب به بررسی پیامدهای فقهی و حقوقی مرگ مغزی می‌پردازد. این بخش دو مبحث کلی و ۹ گفتار دارد. و بیشتر به دلایل جواز و عدم جواز برداشتن اعضای شخص مرگ مغزی، احکام شخص مرگ مغزی و پیامدهای فقهی و حقوقی آن مثل کفن و دفن و تصرف در اموال و مانند آن توجه کرده است.

در بخش مباحث پیوستی که در انتهای کتاب آمده است، نویسندگان نخست یک بحث نه چندان طولانی درباره اعتبار مذاق شریعت را به عنوان پیوست نخست آورده است و در پیوست دوم نیز استفتائاتی از هشت نفر از مراجع تقلید درباره پیوند اعضا را گرد آورده است.

کلیات پژوهش و مفاهیم پایه

از نظر نویسندگان مرگ پدیده‌ای طبیعی و زیست‌شناختی است و به معنای توقف قطعی و غیرقابل برگشت اعمال قلبی-عروقی، تنفسی و حسی-حرکتی است. (ص ۳۹) به باور او علائمی که در کتاب‌های فقهی برای مرگ نوشته شده علائم نعشی بوده و از اموری هستند که پس از مرگ به تدریج آشکار می‌شوند و در بحث مرگ مغزی کارایی ندارند. (ص ۴۰) نویسندگان با نقل نظر صاحب جواهر که این نشانه‌ها را یقینی و تعبدی نمی‌داند، تصریح می‌کند که باید نشانه‌های پزشکی تعیین کننده مرگ و زندگی باشند. (ص ۴۱) و سپس به تبیین پدیده مرگ از نظر علم پزشکی می‌پردازد. (ص ۴۱-۴۳) مرگ مغزی نیز بر اساس تعریف ارائه شده در کتاب، چیزی نیست جز صدمه غیرقابل بازگشت قشر و ساقه مغز (ص ۵۳) که در این صورت مغز دیگر هیچ کارایی ندارد و مرگ قطعی رخ داده است. (ص ۵۴)

نویسندگان در گفتار اول از مبحث دوم تلاش کرده است با تبیین تفاوت مرگ مغزی با اغمای طولانی، حالت کُما، و مرگ ظاهری قلمرو پژوهش را مشخص کند. در گفتار دوم مرزهای مرگ مغزی با حیات غیرمستقر، زندگی جنینی، و حالت احتضار را بیان کرده است. در این توضیح داده است. بر اساس باور نویسندگان همین گفتار نسبت مرگ مغزی با [اتانازی](#) از آنجا که مرگ مغزی به معنای مرگ قطعی است، بنابر این درمان نکردن او مشمول نیست. (ص ۶۱) حکم [قتل از روی ترجم](#)

نسبت مرگ با مرگ مغزی

نویسندگان در مبحث دوم از بخش دوم کتاب که درباره بررسی فقهی مرگ مغزی است، منظر فقیهان شیعه به مرگ مغزی را در دو گفتار گزارش می‌کند. بنا بر این گزارش گروهی از فقیهان شیعه فرد مبتلا به مرگ مغزی را زنده می‌انگارند و بر همین مبنا درباره جواز یا عدم جواز حذف تجهیزات پزشکی و توقف مراحل درمانی نظر می‌دهند. این گروه معیار مرگ را قضاوت عرف مردم می‌دانند که از نظر این عرف چنین شخصی همچنان زنده است. (ص ۷۸) و حتی ممکن است برخی اقدامات برای توقف درمان او قتل نفس نیز محسوب شود. (ص ۷۹) استصحاب نیز مؤید این نظر است (ص ۸۰). در مقابل گروهی دیگر معتقدند هر چند مرگ بیمار مرگ مغزی هنوز کامل نشده است ولی به هر حال چنین فردی دیگر زنده محسوب نمی‌شود. معیار این فقیهان در تشخیص مرگ، قضاوت متخصصان پزشکی است که صرفاً ضربان قلب را برای زنده بودن کافی نمی‌دانند. (ص ۸۰)

نویسندگان در گفتار چهارم از این مبحث این دو نظر را ارزیابی کرده و نتیجه می‌گیرد که تا قبل از آغاز تلاشی مغز باید شخص را زنده حساب کرد و تصرف در بدن او حرام است. ولی بعد از این مرحله برداشتن اعضای او در برخی موارد جایز است. با این حال تا زمان

سردشدن کامل بدن او احکام شرعی میت مثل غسل و کفن واجب نمی‌شود. (ص ۸۰-۸۵)

پیامدهای فقهی و حقوقی مرگ مغزی

در نخستین مبحث از بخش سوم نویسنده در گام اول نشان داده است که با تکیه بر آیات، روایات و چندین حکم مسلم فقهی می‌توان ثابت کرد که انسان‌ها بر نفس و بدن خویش تسلط دارند. (ص ۱۱۲) و سپس در پی این پرسش رفته است که دامنه این تسلط تا کجاست؟ پاسخ به این پرسش روشن می‌کند که آیا فرد می‌تواند اجازه برداشت عضو خودش را بدهد یا نه؟ نویسنده با پذیرش استدلال‌های آیه‌الله سید ابوالقاسم خوئی توضیح می‌دهد که تسلط انسان بر نفس خودش محدود به مواردی است که جواز شرعی آن ثابت شده باشد. بنابر این با تکیه بر قاعده تسلط بر نفس نمی‌توان جواز برداشت اعضای پیوندی را ثابت کرد. (ص ۱۱۷-۱۱۸)

دلایل جواز برداشت عضو از بیمار مرگ مغزی

در این بخش یک گفتار به عناوینی اختصاص یافته است که بر پیوند اعضاء قابل تطبیق است و می‌توان از آن‌ها جواز پیوند را نتیجه گرفت. نویسنده عناوینی مثل اضطرار، اذن حاکم، تأثیر اذن پیشین شخص، و اذن اولیاء شخص را مستقل بحث می‌کند. و در نقطه مقابل استناد به احیاء نفس و قاعده تراحم را دلیل‌نما می‌نامد. (ص ۱۲۶-۱۲۷) زیرا وجوب احیاء نفس موجب حلیت وسیله آن نمی‌شود و برای استناد به آن باید نخست جواز قطع اعضا در حالت مرگ مغزی را ثابت کرد. (ص ۱۲۷) چنان‌که در فرض تراحم هم دلیلی نیست که نجات جان یکی لزوماً مقدم بر حفظ جان دیگری باشد و بلکه می‌توان ادعا کرد که حرمت قتل مقدم بر وجوب حفظ جان است، علاوه بر این که حجیت این استدلال وابسته به حجیت قاعده ملازمه است که خود محل بحث است. (ص ۱۲۹)

دلایل تحریم برداشت عضو از بیمار مرگ مغزی

گفتار سوم از بخش سوم ناظر به عناوین فقهی‌ای است که بر تحریم پیوند تطبیق می‌شوند و عبارتند از حرمت مُثله کردن مردگان، حرمت جنایت بر مردگان، و وجوب دفن بدن و اعضای بدن مردگان. نویسنده هر سه دلیل را ناکارآمد می‌داند. چون حرمت مثله و جنابت مخصوص به مواردی است که منتهی به هتک حرمت اموات بشود. و دلیل سوم نیز تعبدی نیست و مخصوص به جایی است که تأخیر در دفن توجیه دیگری نداشته باشد. (ص ۱۳۰-۱۳۴)

مؤلف در گفتار چهارم استفاده از اعضای کفار مبتلا به مرگ مغزی را جایز می‌داند. (ص ۱۲۵) او معتقد است که پرداخت دیه اعضای قطع شده از شخص مرگ مغزی لازم است و باید صرف امور خیریه شود. (ص ۱۲۷) و البته چیزی بر عهده پزشک نیست. (ص ۱۲۵) چنانکه با تکیه بر عدم تسلط میت بر اعضای خودش نتیجه می‌گیرد گرفتن مبلغ در مقابل اعضای پیوندی صحیح نیست (ص ۱۲۸) و نیز اصل اولی در برداشتن اعضا را وابسته به این نکته می‌داند که فرد مبتلا به مرگ مغزی را مرده بدانیم یا زنده؟ در فرض مرده انگاشتن او اصل اولی اباحه است. (ص ۱۳۹)

احکام مرگ نعشی بر مرگ مغزی مترتب نمی‌شود

مبحث دوم بخش سوم درباره احکام و حقوق مردگان مغزی است. بنابر مبنای نویسنده که شخص گرفتار مرگ مغزی را مرده می‌پندارد و از سوی دیگر هم توجه دارد که اعضای دیگر شخص همچنان حیات نباتی دارند (ص ۱۴۲) نتیجه می‌گیرد احکامی مثل لزوم تجهیز و تدفین، انتقال اموال به ورثه، حال‌شدن دیون، مترتب نخواهند شد. چنان‌که نفقه همسر همچنان از اموال او پرداخت می‌شود. (ص ۱۴۳) و احکام دیگران نسبت به مردگان مغزی مثل حکم ضارب، قضای نماز و روزه، عده زن، مس میت و امثال آن نیز وابسته به ظاهر شدن نشانه‌های ظاهری مرگ است. (ص ۱۴۳) با این حال تلاش برای نجات جان چنین فردی واجب نیست و بلکه ممکن است مصرف مال در این زمینه تبذیر محسوب شود. (ص ۱۴۳)

بر پایه تحلیل نویسنده در گفتار دوم، افراد مبتلا به مرگ مغزی حتی اگر مرده محسوب نشوند با مجانین مقایسه شده و محجور خواهند بود. (ص ۱۴۵)، و به دلیل از دست رفتن عنصر عقل و قدرت که شرط هر گونه نمایندگی است، صلاحیت نیابت، ولایت، قیمومت و وصایت را نیز ندارند. (ص ۱۴۵-۱۴۶)

جایگاه مذاق شریعت در بحث مرگ مغزی

نویسنده در بحث استدلال به نفع جواز برداشت عضو از بدن بیمار مرگ مغزی و برای حل تعارض بین دو حکم و ترجیح نجات بیمار نیازمند پیوند در مقابل حرمت قطع عضو بیمار تمسک کند. (ص ۱۱۹) پیش از این هم مرگ مغزی ناچار می‌شود به [مذاق شریعت](#) را نقل و تأیید کرده بود که با تکیه بر مذاق شریعت سخنان آیت‌الله [محمد مؤمن قمی](#) تسلط انسان بر بدن خودش را ثابت کرده است. (ص ۱۱۳)

از آنجا که مفهوم مذاق شریعت وضوح زیادی ندارد نویسنده در بخش پیوست کتاب این مفهوم را تبیین می‌کند و با نقل عباراتی از شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۳۲۸ق) نتیجه می‌گیرد: «مذاق شریعت فهمی تازه و جدید در کشف اراده شارع و ملاکات احکام است که از رهگذر تجمیع قرائن و شواهدی که یکدیگر را تأیید می‌کنند، می‌توان به وجه مشترک و کلیدی آن‌ها دست یافت». (ص ۱۵۷) نکته مهم دیگر در کلمات نویسنده آن را است که از دیدگاه او می‌توان در احکام معاملات به معنای اعم برخی از [ملاکات احکام](#) هستند. (ص ۱۵۷) کشف کرد. چرا که این احکام غالباً [امضایی](#)

مؤلف کتاب اعتبار مذاق شریعت را ناشی از اعتبار اطمینان عرفی می‌داند، چرا که از نظر او مذاق شریعت چیزی جز متفاهم عرفی حاصل‌آمده از تجمیع ظنون نیست. (ص ۱۵۸-۱۶۰) نکته پایانی بحث از مذاق شریعت برشمردن شرایط استناد به مذاق شریعت است چرا که بدون در نظر داشتن حکم عقل، و بدون دقت و تأمل در کتاب، سنت و بیانات فقها و بدون شناخت حیطه‌های مختلف موضوع و تمایز احکام توقیفی و تعبدی نمی‌توان به مذاق شریعت دست یافت. (ص ۱۶۱)

جستارهای وابسته

فقهنا